

باردیگر بهار آمد، او * همچنان
درخاطره هاست؟!

گویند که نوروز و بهار است و پرستوست
نسل من اینها، نه شنیده است و ندیده است
ای شیر! مکن کوچ از این بیشه که گفتار
پهلوی غزالان تو را، پاک؛ دریده است

(... زرکوب)



با در نظر داشت شرایط، نیمه اول- دهه سیزده شصت خورشیدی و نظر به هدایت رهبری سازمان (س.ا. ز.ا.) وقت، همچنان بنا به عطش و علاقه مفرط جمعی از اعضای داوطلب سازمان، منجمله شادروان سید شربت باقری، در گروه های 2 تا 4 نفری، به سوی جبهات که سازمان در درون آنها حداقل زمینه داشت شناختند. با ارائه مقدمه‌ی کوتاه و گذرا، بر خواهیم گشت به زندگی و سرنوشت مرحوم باقری و در صورت ممکن یاران او.

دانشمندان را عقیده بر این است، متعاقب ایجاد نظام شمس، اجسام زروع و ریز حیه و در امتداد آن موجودات بزرگ و متنوع، در مقاطع مختلف زمان، یکی پی دیگر پا به عرصه هستی گذاشت. کره زمین- نظام مذکور، در طول موجودیت اش، به ترتیب چهره عوض کرد و در ماهیت اش نیز- تغییراتی ژرف رونما گردید. به این ترتیب مجموع موجودات از ابتدایی پیدایش - هر یک برای دوام زندگی و بقای خویش در پیکار دائمی بوده و در این راه، زیادی از آنها منقرض شده و این روند به همین منوال ادامه دارد.

با استناد به یکی از قولها، انسان- از آدرس- آدم و هوا، برای ارضاً حس کنجکاو و برتری خواهی، از بهشت رانده میشود و پس از آن، جنایت « قابیل » بر برادرش « هابیل »، در بازی برتری خواهی و منافع شخصی در کانون خانواده خلیفه خدا، یعنی در خانه‌ی آدم و هوا- آغاز میگردد و خداوند متعال هم، تماشاگر- کارکردها و اعمال، نماینده خویش در روی زمین است. در نتیجه، بابای آدم (اولین پیغمبر خدا) و بی بی هوا، هر دو باهم در امتحان منافع شخصی، تعلیم و تربیه فرزند (قابیل) و استحکام بنایی خانواده - از آزمون مشروط بدر می آید. گویند رضایی خالق عالمیان چنین بوده است.

ممکن فاجعه، بنی بشر (آدم و انسان) از همین مکان و زمان و یا جاه هایی دیگر (بنا به خواسته‌های متضاد و تفاوت در زندگی مادی) با ترجیح دادن منافع شخصی و گروهی اندک - بر منافع جمع و کتله بزرگ اطرافیان، پدیدار گردید و این روال، هزاران سال (به استثنایی دروره های معین و کوتاه گذر) هست- بر این دنیایی کهن بنیاد، گاهی شدید و تباہ کن و زمانی آرامتر و زیکزاک و به ظاهر حل ناشدنی ادامه دارد. بدین لحاظ تاریخ بانگ سر میدهد، چگونه استلا گرانی چند، از اقصی نقاط جهان، در دوره های مختلف از تاریخ، به تکرار به سرزمین نیاکان ما (آریانیایی باستان، خراسان قرون وسطی و افغانستان معاصر) بی

رحمانه لشکرکشی کردند. به همین ترتیب امپراطوران و زمامداران سرزمین قدیم ما، از جمله احمد خان ابدالی و ما قبل آن، منحیت متجاوزین، بر خیطه‌ی دیگران، از جمله به میهن مهاتما گاندی و نهرو به تکرار و پیهم تاختند (جز افتخار کذایی) هر دو بسیار - بسیار «زلت بار» بوده است.

همچنان جنگهای قدرت طلبانه برادران بارکزیایی و طوایف سدوزایی و محمد زایی و تباهی ناشی از این جنگها، صفحات تاریخ در بسا مورد ننگین و سیاهست. برخی از آنها برای حفظ حاکمیت، تقسیم قدرت و یا رسیدن به حاکمیت، بیباکانه به دامن قدرتهای بیگانه (بریتانیا کبیر و روس تزار) برای تدارک جنگهای بعدی پناه بردن و کسانی از ایشان در رکاب لشکریان بیگانه، سرزمین ما را، به خون خاک کشاندند. آنبود جامعه را عقب نگهداشتند و مردمان آن را سرکوب کردند و متباقی را در بی سوادی و کم سوادی قرار دادند. صرف نظر از جعل کاری های تاریخ، نوشته های معتبری در صفحه روزگار تا هنوز باقیست. این همه بخشی از زمینه های بوده برای تکرار فجایع بعدی که به نسل امروز رسیده است.

افغانستان معاصر همزمان هست با زمامداری امیر عبدالرحمن خان (1880/22/7 تا 1901/10/1 م)، که با توافق دولتهای تزار روس و بریتانیایی کبیر، نخست وارد افغانستان میشود و به دنبال آن «امیر و صاحب اختیار» این دیار میگردد. ساحه حاکمیت او - بحیث کشور حائل، 652864 کیلومتر مربع تعیین گردیده و دست امیر عبدالرحمن در مسائلی خارجی کشور بی رونق نشانی میگردد. همه این رویدادها در بدل قبول عبدالرحمن بحیث امیر افغانستان و سپردن کمکهای معین «... یکی از تفاهم نامه ها، پرداخت 55000 تفنگ و جبهه خانه، صدها عراده توپ و مبلغ 5 لک پول نقد و هر سال 18 هزار پوند از طریق وایسرای هند...» (آدمک، لودویک) و باز گذاشتن دست او، برای جولان بدون چون و چرا - در جهت سرکوب مردمانی، گویا نافرمان ساحه نفوذ امیر و برپایی حاکمیت استبدادی، ملیتارستی، شونیستی و فاشیستی او صورت میگردد. در نتیجه از کله ها مناره ها و از کشته ها پشته ها ساخته، حتا به گاو قلبه (نرگاو) مالیه روغن زرد احواله دارد و ملیشای فاتح بحیث ناقلین برای تصرف زمینها مغلوبین و مغضوبین و نظارت بر آنها در مناطق مورد نظر جابجا میگردد. اینجاست که امیر عبدالرحمن خان، با اجرا و انجام چنین وظایفی، لقب «امیر آهنین» را از جانب حکومتداران بریتانیا به خود اختصاص میدهد. محدوده حاکمیت امیر عبدالرحمن خان، را همه زمامداران افغانستان بعدی امیر موصوف (به استثنایی هیاهوی که برخی زمامداران و حلقاتی برتری خواه و تمامیت پسند گاه گاه سردادند)، یکی پی دیگر، یا رسماً پذیرفتند و یا بگونه‌ی آن را مسکوت گذاشتند. بدین لحاظ محدوده جغرافیایی یاد شده، منحیت حدود اربعه کشوری بنام افغانستان در نصاب تعلیمی وزارت های تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی مجموع رژیم های بعد از امیر عبدالرحمن، در مکتبها و دانشکده ها (فاکولته و پوهنچی ها) تعریف گردید. و نفوس کشور در چند نوبت در همین محدوده جغرافیا تخمین زده شد. همچنان بندرهای قبلی و جدید روی همین نوارهای مرزی تعیین و تثبیت گردید. اطلس جهان نمای بین المللی هم همین دیزان را در خود جای داد و به رسمیت می شناسد...

مخالف برتری خواه و حلقاتی در ارگ چند دوره شاهی و جمهوریت محمد داود چه گذشت، به استثنایی آگاهان تیز هوش، متبافی مردمان آن دوره (از آغاز حاکمیت امیر عبدالرحمن تا پایان ریاست جمهوری محمد داود) کشور، از درامه های پشت پرده - چندان واقف نبودند. اما اندک اندک و کم - بیش در گوشه گوشه‌ی کشور، از جابجای ناقلین (مطابق نظامنامه های مورخ 16 حمل 1302 خ به سمت قطغن، طبع 4 میزان 1302 خ و نظامنامه ناقلین به سمت قطغن - لعل و سر جنگل طبع 8 قوس 1306 خ دوره‌ی

زامداری شاه امان الله خان و قبل از آن) و سیاست گسترش زبان پشتو و تحمیل آن تا سرحد حذف زبان های دیگر، از شروع دوره صدارت محمد هاشم، حرف و حدیث دارند، و به برخی عملکردهای حلقاتی در حاکمیت‌های بعدی در همچون موارد شاهد بودند.

اشاره: شخصیتها و حلقاتی روشن و باخبر از رمز و راز دیپلماسی بین المللی به خطرناکی این سیاستها واقف بودند و از این بابت هشدار داده بودند، نه باید برتری خواهی را بجای برادری پیشه کرد و عواقب حرکات عظمتطلبانه و برتری خواهی را گوشزد کرده بودند که نفاق افگنی را در پی دارد و زمامداران تندخوی و تمامیتخواه، به طرح عادلانه برابری و برادری اقوام و ملیتها توجه نکردند و بر دیدگاه و عمل برتری خواهی خویش پای فشردند. در اخیر مانفیست سقاوی دوم را تهیه و تدوین نموده و در پی اجرا و تطبیق آن شدند.

شعار پشتونستان از ماست تکرار گردید، حتا صدای گسترش حدود جغرافیایی میراث امیر عبدالرحمن خان، تا دریای سند و اتک، به صدا درآمد و برخی حلقات در حکومت و بیرون از آن، الحاق سرزمینهای پشتونستان، آن طرف مرز دیورند (معاهده مورخ 12 نومبر 1893 م) را تمرین کردند. و از به ظاهر، تجزیه طلبان منفعت طلب، آن سوی مرز دیورند، سالها پذیرایی و مهمانداری گردید. ریاست مستقیم قبایل در همین راستا ایجاد شد. چنین شعارها و گامگذاری ها، باعث تحریک همسایه شرقی ما پاکستان گردید و در پی فرصت و انتقامگیری در کمین نشست و از میزبانی مخالفین ساسی و نظامی داخلی محمد داود آغاز نمود...

در تداوم چنین سیاستهای نا بخردانه، رئیس جمهور محمد داود، سیاست بیطرفی عنعنوی چند دهه اخیر را کنار زد و با در پیش گرفتن سیاست زیکزاکی و سرانجام با چرخش دیدگاهی، منحصیث یکی از عوامل اصلی باعث شد، تا حکومت اش به دست چند خورظابط و افسر نظام اش، در 7 ثور 1357 خ سرنگون گردد. با سقوط حاکمیت سردار محمد داود، حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حدخا) به قدرت رسید. به استثنای برخی حلقاتی سیاسی و شخصیتهای تیزبین، متباقی اقبشار، لایه ها و طبقات مختلف جامعه، بنا بر عدم شناخت درست از ماهیت رهبری حزب و رژیم (رژیم 7 ثور تک حزبی) و بیزاری مردم از حاکمیت‌های قبلی، به حمایت از آن (7 ثور) برخاستند. اما، دیری نگذشت رژیم با صدور فرمانهای پیهم و پافشاری قهری بر تطبیق آنها، که - با سنتها و اعتقادات مردم کشور عمیقاً در تضاد بود، باعث قیامهای خود انگیزه سراسری مردم در کشور گردید. بالاثرتضادهای خفته در ذهنها و روان های اعضا و کدرهای رهبری حزب، همچنان اضافه خواهی و برتری جویی - در درون حزب و دولت، جناح خلق حزب، با استفاده از نیرونظامی، به تصفیه جناح پرچم حزب پرداخت. بدنبال آن، نورمحمد " تره کی" توسط، حفیظ الله "امین" به قتل رسید و در بیرون از حاکمیت، نبرد مسلحانه‌ی مردم درکشور علیه رژیم سیر سعودی بخود گرفت.

در چنین جو و فضای پرتنش سیاسی- نظامی، بسیاری از کشورهای منطقه و جهان که قبلاً در افغانستان، از طریق ایادی خود، غیر مستقیم دست درازی داشتند، مستقیم آستین بر زدن، از جمله، اتحاد جماهیر شوروی به ادامه پیاده کردن نیروهای نظامی قبلی اش، در نخستین روزهای ماه جدی سال 1358 ش مستقیم لشکر 120 هزار تنی خود را، از زمین و هوا در افغانستان پیاده ساخت. حفیظ الله "امین" (رهبر حزب و دولت؟!) را، در شام 6 جدی به قتل رساند و بار دیگر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان

با اتحاد جناح های (خلق طرفداران گروه های نورمحمد " تره کی"، پرچم و خرده ریز های دیگر) به رهبری ببرک " کارمل" در شرایط دیگر، با شیوه دیگر و با وسایل دیگر، عمدتاً در شهرها مستقر گردید. در آنسوی حاکمیت رهبران تنظیم های هفتگانه مقیم جمهوری اسلامی پاکستان، حلقات و گروه های مقیم در جمهوری اسلامی ایران (بعدها هشتگانه و حزب وحدت) به کمک و همکاری بی دریغ مالی، تسلیحاتی، لوژستیک و رهنمایی حامیان بین المللی خود، در تقابل با حاکمیت کابل و قشون شوروی، جنبش خودانگیخته مردم را تصاحب نموده، به تکرار نیروهای جنگی تحت امر خویش را، در تقابل با حاکمیت کابل جهت تخریب ساختمان های عام المنفعه و کشتار (منجمله مردم و نیروهای غیر وابسته) گماشتند. در این راه از پناه گزین های مقیم کشورهای پاکستان و ایران به پیمان و وسیع سربازگیری نمودند.

با استقرار قوت های نظامی شوروی در کشور، و مداخلات پنهان و آشکار کشورهای دیگر هریک برای مقاصد خود، جنگ را ابعاد تازه بخشیدند و افغانستان عملاً به صحنه جنگ وحشتزآ، قدرتهای جهان (در همکاری طرفداران و متحدان آنها در منطقه و ایادی شان در داخل) تبدیل گردید. وضع در این ایام گونه ای بود، که - در یک طرف حزب دموکراتیک خلق به اتکا نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و کمک مادی و معنوی آن- حاکمیت تک حزبی و بدون چون و چرا را عمدتاً در شهرها با سرکوب مردم و نیروی غیر خودی دنبال میکرد و در طرف دیگر، نیز- تنظیم های یاد شده به اتکاء کشورهای اروپایی، امریکایی، چین و منجمله کشورهای اسلامی به پیشگامی دولت های پاکستان و ایران حاکمیت تنظیمی خویش را، عمده تاً در دهات و قصبات گسترش داده و در امتداد کارکردهای قبلی خویش به تصفیه مردم غیر همکار، نیروهای غیر خودی و شخصیت های تاثیرگذار پرداختند و از این طریق جامعه را دو قطبی ساختند. نیز هر کدام برای گسترش ساحه نفوذ خویش به نبرد عیله یکدیگر پرداختند و در این راه بسیار کشتند- نیز کشته دادند.

در این مقطع زمانی، جان به سلامت برده های اعضای رهبری س. ا. ز. ا. با در نظر داشت مسائل، موضوعات و شرایط یاد شده، اجرایی سه فعالیت کاری را پیش روی خود قرار داد:

الف - در جهت انسجام و اتحاد نیروهای ملی - میهن پرست و قومندانهای غیر وابسته و در گام نخست برای شناخت و تشخیص آنها پرداخت، نیز برای کسب فرصت زمانی مذاکره را با حزب حاکم مطرح نمود و تداوم بخشید.

ب- احیا و بازسازی سازمان در دستور کار قرار گرفت، چون سازمان در اثر سرکوب دو طرف نیروی متخاصم جنگ پراکنده، ناتوان و ضعیف شده بود. ج - نفوذ در جنبش مسلح مردم و سمندگی آنها برای رهایی ایشان از قیمومت تنظیمها، نیز از دیگر اولویت کاری تشخیص گردیده و برای برآورده ساختن این مامول، اعضای آماده و داوطلب سازمان در گروه های 2 تا 4 نفری شروع از سال 1360 خ به سوی جبهه های که در درون آنها، سازمان حد اقل زمینه داشت اعزام گردید. و شادروان سید شربت باقری یکن از این گروه های دو نفری در این کاروان بود.

بال پروازم اسیر دام نیست روح سرگردان من آرام نیست

(شربت باقری)

مابقی در آینده.

